

بررسی قصه‌های مجید هوشنگ مرادی کرمانی از منظر تربیتی و اجتماعی

لیلا هاشمیان¹

عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا

مه سا رجیبی همدانی²

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

چکیده

امروزه آنچه در ادبیات کودکان و نوجوانان و به ویژه در حیطه‌ی داستان نویسی آن مطرح است، توجه به این نکته است که، داستان خلق شده برای کودکان و نوجوانان باید علاوه بر جنبه‌ی سرگرم کنندگی و برانگیختن حسّ زیبایی شناسی آنان، در برگیرنده‌ی مسائل تربیتی، اجتماعی و اخلاقی نیز باشد؛ به طوری که آنان را در راه کشف هویت و معنای زندگی راهنمایی کند و به آن‌ها بیاموزد که برای تکامل شخصیت فردی‌شان به چه تجربه‌هایی نیاز دارند.

هدف این مقاله، بررسی « قصه‌های مجید » هوشنگ مرادی کرمانی از منظر تربیتی و اجتماعی است. نویسنده‌ی اثر، با طنزی زیبا و هنرمندانه، مسائل اجتماعی و مشکلات حاکم بر جامعه را بیان می‌کند و این نوع آگاهی دادن طنز گونه از اوضاع و احوال اجتماعی به نوجوان، نقش تربیتی ارزنده‌ای در شکوفایی فکری و فرهنگی او ایفا می‌کند.

کلید واژه‌ها:

ادبیات کودک و نوجوان، داستان، مسائل تربیتی و اجتماعی، مرادی کرمانی، قصه‌های مجید.

1 - dr_Hashemian@yahoo.com

2 - Mahsarajabi1022@yahoo.com

تاریخ پذیرش: 91/2/18

تاریخ وصول: 90/11/5

مقدمه

ادبیات کودک و نوجوان گونه‌ای از ادبیات است که جداسازی آن از بخش‌های دیگر ادبیات، با سن مخاطبان آن انجام می‌شود. این گونه‌ی ادبی هنگامی پدید آمد که بزرگسالان متوجه شدند کودکان و نوجوانان به سبب گنجایش‌های شناختی و ویژگی‌های رشدی خود، آمادگی پذیرش متن‌های سنگین را ندارند و به متن‌هایی نیاز دارند که پاسخگوی دوره‌ی رشد آن‌ها باشد. این گونه‌ی ادبی، به معنای عام، به آثاری اطلاق می‌شود که از نظر زبان و بیان و شیوه‌ی ارائه، با نیازها، علاقه‌مندی‌ها، تجربه‌ها و توانایی‌های درک و خواندن کودکان و نوجوانان متناسب باشد.

در این میان، داستان، یکی از عوامل تاثیر گذار بر کودکان و نوجوانان است که در خلال آن می‌توان نکات فراوانی را به آنان آموخت. بسیاری از صاحب نظران بر این باورند که داستانی تاثیرگذاری فراوان بر خوانندگان دارد که «موضوع آن مانند سایر موضوع‌های مربوط به کودکان قابل درک و مورد علاقه‌ی آن‌ها باشد تا بتواند به گسترش افق ذهنی‌شان کمک کند؛ عباراتش روان و عادی باشد، به آموزش مستقیم نپردازد که معمولا مورد علاقه‌ی کودکان نیست، مفاهیم تازه‌ای را به کار ببرد، موضوعاتش گسترده باشد، کودکان را به عالم خلسه نبرد، بلکه بر تحرک و حساسیت ایشان بیفزاید.» (شعاری نژاد، 1378: 172). و مهمتر از همه‌ی این‌ها در بر دارنده‌ی مسائل تربیتی و اجتماعی باشد.

یکی از نویسندگان صاحب نام در حیطه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، هوشنگ مرادی کرمانی است

که «برخی از آثارش به زبان‌های آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی، هلندی، عربی و ارمنی ترجمه شده و همچنین چند فیلم تلویزیونی و سینمایی بر اساس داستان‌های او ساخته شده است. آثار ترجمه شده‌ی وی جوایزی را از مؤسسات فرهنگی و هنری خارج از کشور به دست آورده است. از جمله: جایزه‌ی دفتر بین المللی کتاب‌های نسل جوان و جایزه‌ی جهانی هانس کریستین آندرسن.» (عمو زاده خلیلی، 1381، ج دوم: 320). او توانسته در بیشتر آثارش در قالب طنزی هنرمندانه، مسائل اجتماعی و تربیتی را به صورت غیرمستقیم مطرح کند و با کمک آن، توجه نوجوانان را به مشکلات و کاستی‌هایی که در جامعه‌شان وجود دارد، جلب کند.

_____ بررسی قصه‌های مجید هوشنگ مرادی کرمانی از منظر تربیتی و اجتماعی 13

مرادی کرمانی در *قصه‌های مجید*، پسرکی کرمانی را تصویر می‌کند که لاغر است و شیطان، و عاشق کتاب و بیزار از ریاضی. کتاب شامل قصه‌های کوتاه متعدد و مجزایی است که همگی شخصیت اصلی واحدی - مجید - دارند و هر کدام به موضوع خاصی می‌پردازند. هر قصه اغلب با ایجاد مشکل خاصی شروع می‌شود، با پیگیری‌های مجید و دردسرهایش برای حل مسئله ادامه می‌یابد و در پایان، مشکل به نحوی که همیشه هم خوشایند نیست، تمام می‌شود.

«*قصه‌های مجید*، داستان‌های انتقادی شیرینی است که بر مبنای خاطرات نوجوانی نویسنده نوشته شده است.» (میر عابدینی، 1383، ج 2: 825). مجید یکی از معدود شخصیت‌های داستانی ادبیات کودکان و نوجوانان ایران است که توانسته در سطح جهان نیز خود را مطرح کند. آنچه در شخصیت مجید بیشتر از همه پر رنگ و برجسته به نظر می‌آید، سماجت و پشتکار اوست. «فقدان پدر و مادر در زندگی مجید فرصت تجربه و خطر کردن را به او می‌دهد و در نتیجه در یک آزادی نسبی می‌تواند آزمون و خطاهای بسیاری انجام دهد و در واقع او از این فقدان، یک استفاده‌ی اجتماعی می‌برد و آن بالا رفتن اعتماد به نفسش به خاطر آزمون و خطاهایی است که انجام می‌دهد و در مواردی این اعتماد به نفسش کار دستش می‌دهد» (عمو زاده خلیلی، 1381، ج دوم: 340). اما گذشته از شخصیت‌های داستان، درون مایه‌ی آن نیز ارزش فوق العاده‌ای دارد؛ زیرا در قالب طنزی بسیار شیرین و آمیخته با انواع ضرب المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه به گونه‌ای که ارتباط تنگاتنگی با قلب و روح خواننده برقرار می‌کند، مشکلات و معضلات اجتماعی از قبیل فقر، بی‌سوادی، اعتیاد و چالش‌هایی را که نوجوان باید در راه پرپیچ و خم گذر از نوجوانی به بزرگسالی با آن روبرو شود، به تصویر می‌کشد.

اکنون به بررسی مسائل تربیتی و اجتماعی موجود در *قصه‌های مجید* می‌پردازیم:

دو چرخه

در این داستان، بعد از تلاش‌های پیگیر بی‌بی و شیرین‌کاری‌های مجید برای تسخیر قلب مدیر مدرسه، او را در مدرسه‌ی مورد نظر ثبت نام نمی‌کنند و مجبور می‌شود به مدرسه‌ای دورتر برود، که این باعث دیر رسیدن هر روز او به کلاس درس می‌شود. بنابراین

بی‌بی تصمیم می‌گیرد برای رفع مشکل، دوچرخه‌ای برای او بخرد. اما این تازه آغاز ماجراست و خرید دوچرخه مشکلاتی بزرگ‌تر برای او ایجاد می‌کند.

"دوچرخه" به زبانی ساده و روان نوشته شده است و استفاده از طنز، کلمات عامیانه و ضرب‌المثل‌های کرمانی، خواننده را به دنبال کردن داستان ترغیب می‌کند. نویسنده با مهارتی که در استفاده از طنز دارد فقر و فاصله‌ی طبقاتی را مطرح می‌کند. در جایی از داستان که مجید به خاطر سرما مجبور است پوتین‌هایی بزرگ و سنگین به پا کند، نویسنده به خوبی این مسئله را به تصویر می‌کشد:

«پوتین‌ها چنان گنده و گشاد بودند که دو پای کوچولو و لاغر من توی یکی‌شان فشنگ جا می‌گرفت. یک پایم را که توی یکی از لنگه‌هایم می‌کردم، می‌رفت گوشه‌ی پوتین قائم می‌شد و وقتی با هزار زحمت بندهاش را تا زیر زانو می‌بستم، پام آن تو، لق می‌کرد. رو همین حساب، بی‌بی تو سرپوتین‌ها حدود نیم کیلو کهنه و پنبه تپاند.» (مرادی کرمانی، 1360، ج 2: 7).

در همه‌ی آثار مرادی کرمانی، ردّ پای فقر را می‌توان یافت. اما چگونگی بازتاب فقر، در همه‌ی داستان‌ها یکسان نیست. در داستان‌های دوچرخه، ناف بچه و ماهی، نویسنده به کمک طنز، تلخی فقر را می‌گیرد و توجه خواننده را به دنیای داستان می‌کشد، که این مسئله در داستان‌های دیگر، از مجموعه‌ی قصه‌های مجید و به ویژه در قصه‌ی نان، حالت عکس دارد؛ زیرا گزندگی فقر از طنز موجود در اثر پیشی می‌گیرد و «خنده‌ای که بر لب می‌نشیند، گذرا تر از غمی است که در پی خواندن بسیاری از صحنه‌ها، در دل آشیان می‌کند و از این رو با وجود سعی نویسنده در خنداندن خواننده، لحن اثر، غمگین است و کمدی‌ها، اغلب به تراژدی تبدیل می‌شود.» (سلاجقه، 1383: 206). در این جا آوردن قسمتی از داستان نان، که دلیلی بر این مدعاست، ضروری به نظر می‌رسد:

«اصغر! چشمت چی شده؟ پلکش پاره شده و جوش خورده. پدرم زده! هفت هشت سال پیش سر نون و پنیر. یک تکه بزرگ پنیر ور داشتم گذاشتم رو یه تکه نون کوچولو پدرم اوقاتش تلخ شد. داشت تریاک می‌کشید انبرو پرت کرد طرفم، خورد تو چشمم. نزدیک بود کور بشم. گفت: از قدیم گفتن: نون و پنیر نگفتن پنیر و نون!» (مرادی کرمانی، 1370، ج 5: 66). مطرح کردن فقر به این شیوه در کتاب دیگری از مرادی کرمانی به نام *بچه‌های قالی*

_____ بررسی قصه‌های مجید هوشنگ مرادی کرمانی از منظر تربیتی و اجتماعی 15

باف خانه هم دیده می‌شود اما بسیار تلخ‌تر و غم‌انگیزتر از دیگر آثارش به این معضل اجتماعی پرداخته است. مخصوصاً آن‌جا که یداله پسر یکی یکدانه‌اش، نمکو را از روی اجبار و به خاطر دادن خسارت به سرهنگ، به قالی باف خانه می‌فروشد، تلخی و گزندگی فقر بیشتر به چشم می‌خورد:

«اینجانب یدالله فرزند بمانعلی، شهرت کوهپایه‌ای فرزند خود نصرالله معروف به نمکو را دادم به اجیر شغل قالی بافی به مدت چهار سال...و اگر تخطی کند و یا به مرضی دچار گردد که از عهده‌ی کار نیاید باید ولیّ او، متعهد علیه ضرر و زیان صاحب قالی باف خانه را تمام و کمال مسترد دارد.» (مرادی کرمانی، 1388: 40).

سفرنامه‌ی اصفهان

در این داستان، مجید که مجذوب سخنان پر آب و تاب اکبر آقا از سفرهایش قرار گرفته، در مقابل پیشنهاد مسرت بخش او، برای سفر به اصفهان، از شادی در پوست خود نمی‌گنجد و از آن‌جا که عاشق نوشتن است؛ تصمیم می‌گیرد، در طی سفرش به اصفهان، سفرنامه‌ی درباره‌ی دیدنی‌های شهر بنویسد ولی غافل از این که آن‌ها در طول اقامت خود در تعمیرگاه هستند و به دیدن آثار تاریخی اصفهان نمی‌روند.

در سفرنامه‌ی اصفهان با همان نثر روان و شیرین نویسنده و طنز موجود در نوشته‌هایش روبه‌رو هستیم؛ البته این بار برای مطلب دیگری که آن توجه دادن خواننده به صورت غیر مستقیم به بی‌اطلاعی و بی‌سوادی حاکم بر جامعه است. این مورد در آن بخش از داستان برجسته شده که هیچ‌یک از مسئولان تعمیرگاه اصفهان، با وجود آن که مدت‌ها در آن شهر زیسته‌اند چیزی در مورد آثار تاریخی شهرشان نمی‌دانند و با بی‌اطلاعی خود، انبوه سوالات مجید را بی‌پاسخ می‌گذارند. این موضوع در خلال داستان و از زبان مجید این‌گونه بیان می‌شود:

«از همه مهم‌تر این که به افراد کارگر و مسئولین تعمیرگاه‌های اصفهان گوشزد نمایند که حتماً از آثار تاریخی آن شهر زیبا دیدن کنند تا بتوانند جواب جهانگردان را بدهند.» (مرادی کرمانی، 1360، ج 2: 60). این جملات نگاه تیز بین نوجوانی را نشان می‌دهد که به دنبال جواب سوالاتش می‌گردد، از بی‌اطلاعی و بی‌سوادی بیزار است و به تغییر می‌اندیشد.

این داستان، کم و بیش یادآور داستان **مثل ماه شب چهارده** است. زیرا در آن جا هم با معلّم جوانی روبه رویم که فردی نوگرا و آزاد اندیش است. او می‌خواهد شاگردانی با نگاهی نو و متفاوت تربیت کند، بنابراین آن‌ها را به عمیق نگاه کردن در پدیده‌ها فرا می‌خواند: «یکی از لذت‌های هنر ما همین نوع نگاه است. نگاه‌های متفاوت و دخالت در واقعیت، مثل آینه و عکس عین واقعیت. نگاه عمیق کم کم به دیدن می‌رسد.» (مرادی کرمانی، 1386: 10).

تسبیح

در این داستان، مجید سال اول دبیرستان است ولی هنوز جدول ضرب را بلد نیست. معلّم به او فرصت می‌دهد تا جدول ضرب را یاد بگیرد، ولی روز بعد، مجید هر چه خوانده از یاد می‌برد. معلّم به تعداد دانه‌های تسبیح یعنی به اندازه‌ی اشتباهاتش او را تنبیه می‌کند. در داستان تسبیح، نویسنده با نگاهی هوشمندانه، شیوه‌ی بد آموزشی جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند، به چالش می‌کشد. شیوه‌ای که تنبیه بدنی و تحقیر لفظی را در آموزش و پرورش کودک و نوجوان، امری حتمی و لازم می‌داند و این مطلب در قسمت‌هایی از داستان به وضوح مشخص است. مثلاً در جایی که مجید، جدول ضرب بلد نیست و معلم او را تنبیه می‌کند: «آقا، دانه‌های افتاده را با دقت و امانت شمرد و به تعداد آن‌ها با خط‌کش کف دست‌ها را با تمام قوت نوازش کرد و به گوشم خواند که دو روز دیگر باز جدول ضرب را می‌پرسد و تسبیح می‌اندازد، اگر بلد نباشم همین آش و همین کاسه است.» (مرادی کرمانی، 1360، ج2: 67). مرادی کرمانی، در اثر دیگرش با عنوان **لبخند انار** نیز به شیوه‌ی بد آموزشی اشاره می‌کند:

«جوری شده بود که هر که بیشتر کتک می‌خورد، محبوب‌تر و به اصطلاح قهرمان‌تر از دیگران بود. بچه‌هایی که کتک می‌خوردند احساس افتخار و اقتدار بیشتری می‌کردند.» (مرادی کرمانی، 1388: 32).

پیام نهفته در هر دو داستان این است که شیوه‌های بد آموزشی مانند تنبیه بدنی و تحقیر لفظی امروزه جایگاهی ندارد بلکه باید آموزش همراه با لذت را پایه‌گذاری کرد.

زبان بسته‌ها

ماجرا از آن جا شروع می‌شود که بی‌بی عازم سفر می‌شود و مسئولیت نگهداری از حیوانات خانگی را به عهده مجید می‌گذارد ولی او پولی که بی‌بی برای خرید خوراک حیوانات به او داده است، کتاب و شیرینی می‌خرد و این قضیه، مشکلاتی برایش به وجود می‌آورد.

در داستان زبان بسته‌ها، یک نکته‌ی تربیتی - اخلاقی زیبا نهفته است که نویسنده، آن را در قالب طنزی زیرکانه بیان می‌کند و آن این است که حق را ناحق کردن، حتی نسبت به کسانی که ضعیف‌اند و قدرتی ندارند، چیزی جز رسوایی به همراه ندارد. این موضوع در قسمتی از داستان که مجید در حال گفتگو با حیوانات خانگی‌شان است به بهترین شکل نشان داده شده است:

«پیش خود حساب کردم که هیچ چیز بهتر از راستی نیست. این بود که بهشان گفتم شما که غریبه نیستین من یک خورده از پول خرج و مخارج شما رو بالا کشیدم و برای خودم شیرینی و کتاب خریدم. فکر کردم که واقعاً زبون بسته هستین و میشه سرتون شیره مالید و این وسط یک چیزی هم گیر من میاد. دیگه فکر نمی‌کردم خیلی هم زبون بسته نیستین و به موقعش بلدین چه جوری آبروی آدمیزاد رو ببرین. خب حالا من اشتباه کردم شما کوتاه بیاین.» (همان: 126-127).

ناف بچه

در این داستان، با توجه به یک باور عامیانه، ناف بچه‌ی تازه به دنیا آمده‌ی همسایه را به مجید می‌دهند تا آن را برای خوشبختی آینده‌ی نوزاد، در خانه‌ی شخص مهمتی قرار دهد. در طول داستان، مجید سراغ اشخاصی می‌رود که آنان را خوشبخت می‌پندارد؛ ولی وقتی با زندگی‌شان از نزدیک آشنا می‌شود، متوجه اشتباه خود می‌گردد.

در داستان ناف بچه، مرادی کرمانی با آوردن ضرب‌المثل‌ها و کنایات عامیانه و زیبا، مطالب ارزشمندی را به خوانندگان عرضه می‌کند. نویسنده، علاوه بر توجه دادن خواننده به مسئله‌ی فقر، به معضل اجتماعی دیگری که اعتیاد است، اشاراتی دارد. مجید به دنبال

خانه‌ی سرکار محمودی است که بند ناف بچه‌ی تازه به دنیا آمده را در خانه‌ی او بیندازد ولی با کمال تحیر با این صحنه مواجه می‌شود:

«سرکار محمودی تو ایوان زیرپوش پاره و پوره‌ای تنش بود و روی منقل خم شده بود و داشت تریاک می‌کشید. قوزش در آمده بود و زانوی لختش از پارگی شلوار دیده می‌شد... آدمی شیرهای و مافنگی بود و وقتی بچه‌هاش خبر کردند که کسی سراغ خانه اش را می‌گیرد تا خواست خودش را جمع و جور کند، وافور را روی منقل بگذارد، بلند شود تنبان گشاد و پر وصله‌اش را بالا بکشد و دم در بیاید، کلی طول کشید.» (همان: 135).

نویسنده در ضمن این داستان، به معضل فریبکاری در جامعه نیز می‌پردازد؛ آن جا که از زبان بی بی، گذشته‌ی آمیز حسن را که حالا مرد متمولی شده است تعریف می‌کند:

«بی بی تعریف می‌کرد و می‌گفت: آمیز حسن، اوایل، آه تو بساطش نبود. دکان کوچولویی داشت که توش خرما و پشم و ریسمن بود. پشم‌ها را می‌گذاشت جای نمناکی تا خوب نم بکشند، بعد آن‌ها را وزن می‌کرد و می‌داد به پیرزن‌ها که برایش بریسند. وقتی پشم‌های نخ شده را از پیرزن‌ها تحویل می‌گرفت و می‌کشید، وزنشان کمتر از آن وقتی بود که پیرزن‌ها برده بودند. این بود که همیشه از پیرزن‌ها طلبکار می‌شد و به جای دادن مزد به آن‌ها کمبود پشم را پایشان حساب می‌کرد.» (همان: 148).

نکته‌ی قابل تأمل دیگر، نگاهی انتقادی به جامعه‌ای است که علم و هنر را به هیچ می‌گیرد و افراد نالایق در عرش‌اند و افراد با لیاقت در فرش. این موضوع در گفتگوی بین مجید و شاعر شهر، حس می‌شود:

« شاعر سیب‌ها را تو جیب‌هایش جا به جا کرد و گفت: چه شعری؟ چه آشی؟ چه کشکی؟ از دل و دماغ افتادم. حیف شعر برای این جماعت، تو این ملک تنها چیزی که خریدار نداره علم و دانش و هنره. منو بگو که شعر زیبایی برای مریضی آمیز حسن بی‌فرهنگ و بی ذوق و خر پول گفتم و برایش خوندم... حیف اون کلمات پر معنی و زیبا اصلاً حیف حافظ و سعدی و مولوی برای این ملت، حیف این عمارت عالی و باغ پردرخت و سرسبز و خوش منظره برای این مردکه‌ی گاو.» (مرادی کرمانی، 1360، ج 2: 150).

پیام داستان، نقد اوضاع و احوال جامعه‌ای است که نویسنده در آن می‌زید؛ جامعه‌ای که افکار مردم با خرافات پر شده است، اعتیاد و فقر بیداد می‌کند، هنر و فرهنگ هیچ ارزشی

_____ بررسی قصه‌های مجید هوشنگ مرادی کرمانی از منظر تربیتی و اجتماعی 19

ندارد، افراد بی‌کفایت، دنیا بر کامشان است و دیگری که سرشار از استعداد و توانایی اند، در حاشیه‌ی کارها قرار گرفته اند.

ماهی

تمام داستان، حول این محور می‌چرخد که اگر مجید غذای فسفر دار، مثل ماهی بخورد، حافظه‌اش قوی می‌شود و آن وقت، خوب می‌تواند درس یاد بگیرد. مجید که هیچ‌گاه ماهی نخورده، تصمیم می‌گیرد خوردن ماهی را امتحان کند، که در این بین ماجراهایی را از سر می‌گذراند.

در داستان ماهی، آن چه از نهانی‌ترین زوایای داستان برداشت می‌شود، این است که بی‌اطلاعی از یک موضوع و تجربه نکردن آن باعث می‌شود انسان کورکورانه قضاوت کند. مثلاً آن جا که مجید برای صرف ماهی به خانه‌ی معلمش دعوت می‌شود و با توجه به این که در عمرش ماهی نخورده، افکاری از ذهنش می‌گذرد که نشان از ناآگاهی او در مورد ماهی دارد:

«پیش خودم گفتم نکنه یه وقت تا گوشت ماهی رو گذاشتم رو زبونم حالم بهم بخوره و پام رو بکشن رو به قبله...این را گفتم و با ترس و لرز دندانم را گذاشتم رو گوشت، جویدم و مزه مزه کردم، آب دهانم راه افتاد. طعم خوب و خوش طعم نمک ماهی روی زبانم نشست. خوشم آمد قورتش دادم و تو دلم گفتم عجب چیز معرکه ایست و ما خبر نداشتیم.» (مرادی کرمانی، 1370، ج 3: 34-35).

به نظر می‌رسد پیام داستان، تشویق خوانندگان نوجوان به گام برداشتن در راه‌های تازه و استقبال از تجربه‌های نو باشد. مرادی کرمانی، نوجوانان و به طور کلی خوانندگان آثارش را به رویارویی با مسائل جدید فرا می‌خواند و به طور غیر مستقیم می‌گوید، پذیرای افکار و ایده‌های نو باشید و هیچ‌گاه از خطر کردن در راه‌های تازه نهراسید.

خواب نما

در این داستان، مجید به خاطر بازیگوشی‌یی که در شخصیت‌اش وجود دارد به دروغ، خوابی را که هرگز ندیده برای بی‌بی تعریف می‌کند. بی‌بی که پیرزنی سنتی و خرافاتی

است، از خواب او این گونه برداشت می‌کند که به زودی خواهد مرد. بنابراین به حلالیت طلبیدن از اطرافیان خود می‌پردازد.

" خواب نما" نسبت به دیگر داستان‌های این مجموعه، از حالت طنز گونگی کمتری برخوردار است و فضای داستان حالتی غمگین و افسرده دارد. در لابه‌لای آن، به باورهای عامیانه و قدیمی اشاره شده است. پیامی که در آن وجود دارد، توجه دادن خواننده به این نکته است که دنیا بقا و دوامی ندارد و بهتر است قدر یکدیگر را اکنون که زنده هستیم، بدانیم. این موضوع، در آن قسمت از داستان که بی‌بی برای طلب حلالیت نزد عمه می‌رود به خوبی مشهود است:

«عمه از ترس، خودش را عقب کشید اما بی‌بی خودش را به او رساند و دست انداخت دور گردنش و حالا گریه نکن کی گریه بکن. عمه را غرق ماچ کرد و هی گفت: منو ببخش رخساره! حلالم کن! من رفتنیم. دنیا وفا و بقا نداره... آدمیزاد همینه یه روز به دنیا میاد، یه روز هم از دنیا میره. تنها چیزی که از او می‌مونه، خوبی و بدیه.» (همان: 52-51).

ناظم

مجید همیشه به خاطر انشاهای خوبی که می‌نوشت، مورد تشویق معلمش قرار می‌گرفت ولی روزی معلم سر کلاس نمی‌آید و ناظم جانشین او می‌شود. مجید انشایش را در مورد شغل مرده شویی می‌خواند و از زحمات آن‌ها سخن می‌گوید که این مسئله باعث خشم ناظم می‌شود. بنابراین مجید، امید خود را برای نوشتن که یگانه علاقه‌ی اوست، از دست می‌دهد.

در این داستان، مرادی کرمانی، جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که هیچ ارزشی برای ایده‌های نو و فکرهای بدیع قائل نیست و به اندیشه‌های کهنه دل بسته است. مجید به خاطر انشایش که از ذهن کنجکاو و خلاقش تراویده است، مورد تنبیه قرار می‌گیرد و در جواب ناظم که می‌پرسد چرا چنین مزخرفاتی نوشتی، می‌گوید:

«راستش می‌خواستم چیزی بنویسم که نو باشه به فکر هیچ کس نرسیده باشه. می‌دونستم همه از معلم یا دکتر و سرباز و این جور آدم‌ها می‌نویسن. نخواستم انشام مثل آن‌ها باشه.» (همان: 133).

_____ بررسی قصه‌های مجید هوشنگ مرادی کرمانی از منظر تربیتی و اجتماعی 21

در ادامه‌ی داستان، در حالی که مجید احساس می‌کند استعدادها و توانایی‌هایش را هیچ شمرده اند، با خود می‌گوید:

«من که چیز بدی ننوشتم. دیگر نمی‌نویسم، هیچ چیز نمی‌نویسم. اصلاً نمی‌خوام نویسنده بشم؛ دردسر داره. کتاب هم نمی‌خونم. مگه میشه؟... مگه می‌تونم هیچ چیز ننویسم؟ هیچ چیز نخونم؟ ننویسم چکار کنم؟ از انشا رد می‌شم. تجدید می‌شم. از روی کتاب می‌نویسم مثل دیگران.» (همان: 139).

داستان، پیامی اجتماعی در بر دارد و آن مسئله‌ی سانسور در جامعه است. نویسنده، در این جمله آن را به خوبی بیان کرده است:

«نصف شب بلند شدم و تو رختخواب نشستم و بلند گفتم: بی‌بی! بی‌بی! من نمی‌خوام نویسنده بشم. نمی‌گذارند هر چه می‌خواهم بنویسم.» (همان: 144).

بیل

مجید علی رغم مخالفت‌های بی‌بی به اردو می‌رود و از آن جا که همیشه عاشق این است که کاری انجام دهد و خودی نشان دهد، نزد معلمش می‌رود و از او تقاضا می‌کند که کاری برعهده‌اش بگذارد. بنابراین مسئولیت توزیع و تحویل بیل‌ها را بر عهده می‌گیرد ولی در یک اتفاق، یکی از بیل‌ها گم می‌شود و مجید تلاش می‌کند که آن را پیدا می‌کند، تا این که آن را در آشپزخانه‌ی اردوگاه می‌یابد.

در داستان بیل آن چه بیش از همه خود نمایی می‌کند، حسّ مسئولیت‌پذیری مجید است. آن جا که مسئولیت توزیع و تحویل بیل‌ها، در اردو به او محوّل می‌شود، سعی دارد که هر چه بهتر بتواند این کار را انجام دهد و از بیل‌ها مواظبت کند. حتی در جایی که باید هوای جواد، پسر قصاب محله‌شان را که به آن‌ها گوشت نسبه می‌دهد داشته باشد، موقعیت او را نادیده می‌گیرد:

«جواد آن جا بود. نمی‌دانم از کی بیل را گرفته بود؟ سر بیل را کرده بود زیر سنگ و زور می‌آورد که سنگ را لق کند. دسته‌ی بیل زبان بسته، خم شده بود و ترق و تروقی می‌کرد که جگرم آتش گرفت. نتوانستم جلوی خودم را بگیرم، چشمهام را ببندم و بگذارم دسته‌ی بیل بشکند. داد زدم چه کار می‌کنی؟ الان دسته‌ی بیل میشکند.» (مرادی کرمانی، 1370، ج 4: 85)

و یا وقتی یکی از بیل‌ها گم می‌شود و همه‌ی فکر و ذکر مجید، پیدا کردن آن است، حس مسئولیت او ستودنی است:

«باز دنبال بیل گشتم. قد جو را گرفتم و رفتم پایین، نزدیکی‌های جاده‌ی اصلی، از بیل خبری نبود. دور و بر چادرها را گشتم. آمدم تو چادر. از فکر بیل بیرون نمی‌رفتم.» (همان: 93).

پیام نهفته در داستان، توجه دادن خوانندگان نوجوان، به نقش‌پذیری اجتماعی و تقویت مسئولیت‌پذیری در آنان است.

نتیجه

قصه‌های مجید، مجموعه‌ی داستان‌های کوتاهی است که مرادی کرمانی آن‌ها را با چاشنی طنز، اصطلاحات، کنایات و ضرب‌المثل‌های عامیانه پرورده است تا مفاهیم و معضلات اجتماعی را به این شیوه به گوش خوانندگان آثارش که عموماً نوجوانان هستند برساند و واقعیت‌های موجود در جامعه را آن گونه که هست به آن‌ها نشان دهد، تا خودشان را برای آینده آماده کنند. در این آثار، زندگی مردم فرودست تصویر می‌شود. زبان این داستان‌ها گفتاری است و بیان با توجه به استفاده‌ی هنرمندانه از زبان گفتاری، توصیفی است. نگاه متمرکز نویسنده به مضمون اجتماعی، باعث شده به بیان واقعیت‌های اجتماعی در جامعه بپردازد. او در داستان‌های تسبیح، ناف بچه و دوچرخه توجه خواننده را به فقر، اعتیاد و شیوه‌های بد در تعلیم و تربیت معطوف می‌کند. این موضوعات در داستان‌های خواب‌نما و بیل، رنگ و بوی دیگری دارد؛ خصوصاً داستان بیل، در پی نشان دادن جسارت و مسئولیت‌پذیری نوجوانی است که در بطن مشکلات مادی و عاطفی بزرگ شده و حالا وارد عرصه‌ی اجتماعی بزرگ‌تری شده و این مشکلات از او فردی خود ساخته و متکی به نفس ساخته است. در واقع، مرادی کرمانی با مطرح کردن چنین مسائلی در لایه‌های درونی داستان‌هایش نقش ارزنده‌ای در شکوفایی فکری، فرهنگی و اجتماعی نوجوانان ایفا کرده است.

_____ بررسی قصه‌های مجید هوشنگ مرادی کرمانی از منظر تربیتی و اجتماعی 23

کتاب‌نامه

- سلاجقه، پروین. 1383. *صدای خط خوردن مشق*، تهران: معین، چاپ دوم.
- شعاری نژاد، علی اکبر. 1378. *ادبیات کودکان*، تهران: اطلاعات، چاپ اول.
- عموزاده خلیلی، فریدون. 1381. *فرهنگ توصیفی شخصیت‌های داستانی نوجوان*، ج دوم، تهران: آفتابگردان، چاپ اول.
- مرادی کرمانی، هوشنگ. 1360. *قصه‌های مجید*، ج دوم، تهران: کتاب سحاب، چاپ اول.
- _____، _____. 1370. *قصه‌های مجید*، ج سوم، تهران: کتاب سحاب، چاپ سوم.
- _____، _____. 1370. *قصه‌های مجید*، ج چهارم، تهران: کتاب سحاب، چاپ سوم.
- _____، _____. 1370. *قصه‌های مجید*، ج پنجم، تهران: کتاب سحاب، چاپ دوم.
- _____، _____. 1388. *لبخندانار*، تهران: معین، چاپ نهم.
- _____، _____. 1388. *بچه‌های قالی باف خانه*، تهران: معین.
- _____، _____. 1382. *مثل ماه شب چهارده*، تهران: معین.
- میر عابدینی، حسن. 1383. *صد سال داستان نویسی ایران*، 2 مجلد، تهران، چشمه، چاپ سوم.